

# حس لامسه



## عقیده ابن سینا در روان شناسی شفا

نخستین حسی که حیوان با داشتن آن حیوان میشود حس لمس است؛ همینطور که عقلا جاز و امکان پذیر است که هر ذیروحی قوای نباتی را که عبارتست از غاذیه نمو و رشد، تولید مثل جزئی و غاذیه از دست دهد و باز هم آن ذیروح باقی بماند و عکس آن جایز نیست، حال لمس در قوای حیوانی نیز چنین است که هر حیوانی میتواند از قوای حیوانی خود که عبارت از حواس پنجگانه است جز لامسه را از دست دهد و باز هم در صحنه حیات پایدار بماند اما همینکه لامسه از دست رفت حیوان خود بسرعت و شتاب راه زوال می پیماید. چون حس لامسه پیشروی قوای نفس است باید باموری که ترکیب

حیوان را فاسد میکند دلالت نموده و صلاح حیوان را حفظ کند.

ذائقه اگرچه دلالت بر مطمومات دارد که زندگی حیوان بسته بآنست ولی باز رواست که حیوان ذائقه را از دست داده و همچنان باقی بماند و حواس دیگر او را به جلب غذای موافق و اجتناب از مضرات راهنمایی کنند ولی از هیچیک از حواس دیگر بر نمی آید که کار لامسه را انجام دهند مثل اینکه دلالت کنند هوای مجاور ما باندازه ای گرم است که سوزنده میباشد یا باندازه ای سرد است که ما یخ خواهیم بست تا از آن پرهیزیم.

مره اغذیه فقط برای خوش آمدن از غذا میباشد از اینجاست که بسیار

روی میدهد برای آفات عارضه، ذائقه حیوان باطل شود ولی حیوان زنده بماند.

### ۱- آیا حرکت هم برای حیوان مانند حس لامسه

#### ضروری است که نمیتواند حیوانی بدون حرکت باشد ؟

مفهوم این است که جانورانی مانند صدفها حرکت ندارند با آنکه دارای حس لمس هستند ولی باید دانست که حرکت ارادی دوجنس است:  
الف - حرکت انتقال و رفتن از مکانی ب مکان دیگر .

ب - حرکت انقباض و انبساط برای اعضای حیوان که جسم حیوان با این حرکات نقل مکان نمیکند و بعید بنظر میرسد که حیوانی باشد دارای حس لامسه ولی نیروی حرکت نداشته باشد زیرا چگونه و بچه راه میتواند فهمید که حیوانی دارای لامسه است تا اینکه نه بینیم از پاره ای محسوسات متنفر و مشمئز میشود و نسبت بدسته ای از محسوسات تمایل و شوق می یابد .  
ما صدفها را می بینیم که میان جلد خویش دارای حرکت قبض و بسط و پیچ و خم و کوتاه و دراز شدن هستند و با مجموع این حرکات از جای خود منتقل میشوند و از اینجا می فهمیم که این حیوانات چون محسوس خود را ادراک میکنند این حرکتها برای آنها پیدا میشود .

بهر آنست که هر حیوانی که لامسه دارد نوعی هم حرکت ارادی داشته باشد اعم از اینکه این حرکت برای کل حیوان باشد ، که از جایی بجای دیگر رود یا برای جزئی از آن که موجب حرکت انتقالی نشود .

برگردیم به بحث در لامسه و گوئیم : هر حالتی که با بدن تضاد دارد وقتی بدن بآن حالت مستحیل شد آنرا درک میکند ولی اگر این حالت در بدن جاگیر و مستقر گشت و کالبد بآن خو گرفت دیگر آن حالت احساس نمیشود و علت این امر آنست که احساس نوعی از انفعال است و انفعال حسی یا هول شیئی یا زوال شیئی تحقق می یابد .

پس، اگر حالتی در بدن جاگیر و مستقر شد دیگر از آن انفعالی پیدا نمیکرد از اینجاست که آدمی حرارت تب لازماً احساس نمیکند اگر چه از

تبهای متناوب بیشتر باشد . (۱)

## ۴- حس لامسه دارای اختصاصاتی است که دردیگر

### حواس نیست

اولین خاصیت حس لمس آنست که درد و آسودگی از درد را که ادراک میکند محل این ادراک در خود آنست مثلا تألم از يك دمل که در تن ما پیدا شده و آسایش از درد آن پس از آنکه این دمل سرباز کرد و ریم آن بیرون ریخت ، هر دو از خود حس لامسه است ولی ادراک چشم چنین نیست . چشم لذت و المی را که از دیدنیها میبرد جای آن در جانست و آن دروح ما میباشد که از مناظر زیبا یا زشت ، در درون جسم شادمان یا غمناک میگردد و گوش هم در ادراک مسموعات چنین است .

اذتی را که گوش از آوازه‌های خوش میبرد ورنجی را که از صداهای کریه می یابد ، هر دو در روح است اما اگر بانگ رعد به گوش رسید و آنرا دردناک ساخت یا نوری شدید به چشم تابید و آنرا آزار رسانید ، این نوع درد مربوط به حس لامسه گوش و چشم است و با زوال این رنج و درد ، لذت و راحت در حس لامسه پیدا میشود . حال ادراک شامه و ذائقه نیز مانند لامسه است . پس ، از حواس پنجگانه ما ادراک ، چشم ، گوش مجرد تر از ادراک سه حس دیگر است .

دومین خاصیت لمس این است که با اشیاء خارجی که دارای کیفیاتی هستند بی هیچ واسطه ای تماس میجوید و بآن کیفیات مستحیل میشود و همینکه استحاله یافت احساس حاصل میشود و اعصاب لامسه ، هم مودی هستند و هم قابل حس و حال آنکه عصب های باصره تنها مودی صورت محسوس میباشند . اعصاب دو قسمند مصمت و مجوف یعنی توپر و میان تهی و دو عصب چشم که به شکل صلیب یکدیگر را در مجمع النورین قطع میکنند ، تنها مودی صورت

محسوس هستند و صورت را به این محل می‌رسانند تا ادراك شود و خود قابلیت اخذ صورت را ندارند و آنچه صورت محسوسی را پذیرفته ، رطوبت چشم است که چون مانند تگرگ سرد و خنك است بدیه نام یافته .  
شامه هم تا هوائی نباشد که بو در آن انتشار یابد نمیتواند مشموم خود را درك کند.

ذائقه هم تا رطوبت لعابی نباشد که متکيف بطعم مطوم شود ادراك حاصل نمیگردد .

سامعه نیز تا هوائی نباشد که تموجات حاصله از کندن و کوبیدن را پذیرد و این تموجات را بگوش برساند ، صوت ادراك نمی شود .

### ۳- اما حس لامسه بدون وساطت کار خود را انجام میدهد ؟

سومین خاصیت لمس آنست که این حس همه پوست بدن را فرا گرفته و قسمتی از بدن برای این کار تخصیص نیافته و علت آنست که چون حس طلیعه ایست که باید واردات بر بدن را بررسی کند که اگر بهر عضوی این واردات برسند در قوام شخصی مفسده ای بزرگ ایجاد میکنند ، از اینرو در خلقت لزوم یافت که تمام سطح کالبد با شبکه لامسه پوشیده شود و چون حواس دیگر اشیاء را بی آنکه تماس با آنها یابند حس میکنند پس کفایت میکند که آلت آنها يك عضو باشد تا چون از محسوسی خبر یافتند که ضرری بدنبال دارد نفس را آگاه سازند که از آن پرهیزد و تن را از جهت آن محسوس برکنار دارند .

ولی اگر لامسه در تمام سطح بدن گسترده نبود و يك عضو برای آن تعیین شده بود ، نفس خطر هائی را که به بدن رو می‌آوردند نمیدانست کدام است .

### ۴- آیا لامسه يك قوه است . یا بیشتر

نزدیک به یقین آنست که قوای لمس متعدد هستند که هر يك از آنها يك نوع تضاد را درك میکند در نتیجه تضادی که میان سرد و گرم استغیر از

تضادی است که میان جسم سبک و سنگین است و همچنین تضادی که میان زبر و نرم است غیر از تضادی است که میان تر و خشک است . چون ادراکات مذکور افئال اولیه نفس هستند پس ، در آفرینش واجب آمد که قوه ای خاص برای آنها باشد ولی چون این قوا در جمیع آلات بتساوی تقسیم شده از این رهگذر همه قوای گوناگون يك قوه احساس میشود چنانکه اگر حسن لامسه و ذائقه در همه سطح بدن گسترده بود انسان ، تصور میکرد که این دو قوه یکی است ولی چون درغیر از جرم زبان ، که این دو نیرو با هم هستند ، در بقیه بدن ازهم جدا شده اند و اختلاف آنها محسوس است چنین گمانی نمیرود .

قوای متعدد لامسه چون در تمام بدن با هم هستند انسان تصور میکند که يك قوه است و حال آنکه چهار قوه هستند و هشت محسوس دارند که عبارت از دو طرف تضاد مورد ادراک آنهاست .

این سینا مانند ارسطو به اصالت جهانی مادی اعتقاد داشته و گرایش ذهنی او بواقفیت عالم محسوس بوده و همچون افلاطون این جهانرا سایه و عکس عالم معجلات نمیدانسته ، از این رهگذر در آنچه جنبه مادی داشته بهتر از معانی مجرد تحقیق کرده و آراء و افکار او چه درطب و چه در روانشناسی بسیار ارزنده و درخورد هزار آفرین است .

میتوان به گفته های شیخ درباره اهمیت لامسه افزود که خطای باصره را هم که چوب یا قاشق فرورفته در آبرای شکسته می بینیم با احساس لمس این خطا از بین میرود .

اهمیت این حس تا آن اندازه است که فیلسوف فرانسوی کنرپاک تنها راه ادراک جهان خارج را از این حس دانسته و امروز هم یکی از مکاتب فلسفی از عقیده این حکیم پیروی میکند .

و چگونه میتوان از نتایج علمی این بحث غافل ماند با آنکه بانوئی کر و لال را با استفاده از حس لمس او حروف برجسته ای ساختند و او را عالمی بجامه تحویل دادند و امروز کوران بدینوسیله با سواد میشوند .

ثامسطیوس (۱) که ابن سینا او را از همه مفسران قدیم ارسطو فاضلتر شمرده بنا بر نقل ابن رشد (۲) چنین گفته است .

لامسه‌یی وساطت هوا نمیتواند محسوسات خود را درک کند و هوا برای ادراک آن لازم است چنانکه آب برای زندگانی ماهی ضروری است ابن رشد میگوید از سخن حکیم بیش از این استفاده نمیگردد که هوا شرط ادراک لامسه است نه آنکه واسطه‌ای باشد که صورت محسوس را پذیرد و به حاسه برساند .

آری میان اینکه بگوئیم درخلاء (تهی) نیز میتوان لمس نمود ؛ بطور کلی آیا احساس در خلاء صورت می‌پذیرد یا نه و اینکه بگوئیم هوا صورت محسوسی را پذیرد و بعداً به حاسه برساند فرق بسیاری است .

ارسطو و پیروانش میگفتند طبیعت ازخلاء گریزان است و آنرا محال می‌شمردند ولی در فلسفه و کلام اسلامی دانشمندانی معدود خلاء را ممکن می‌شمردند که از آنجمله است ابوالبرکات بغدادی در کتاب معتبر و امام رازی در اربعین و بیان دلائل طرفین خود بحثی جداگانه است .

### اکبر داناسرشت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

۱ - Thémistios فیلسوف و خطیب یونانی متولد درحوالی سال های ۳۱۰ یا ۳۲۰ مسیحی خطیب رسمی شهر قسطنطنیه بود و باراولین و ثنودوز ارتباط داشت .

۲- جامع الفلاسفه .